



نشر دادگین

# آن قصر که جمشید...

پژوهشی در پیشینه‌شناسی تخت جمشید



اسماعیل یغمایی

سمیرا ایمنی

آن حرکت جمشید

پژوهشی در زمینه شناسی تخت جمشید

اسماعیل یغمائی - سمیرا ایمنی



نشر دادکین  
Dadkin Publishers



آن که همیشه در اوجام گرفت  
ایوب کرد و در وید ارام گرفت

هم که کور یک گری می بود  
ویدی که چو کور به ارام گرفت

سرشناسه	یغمایی، اسماعیل (احسان)، ۱۳۲۰-
عنوان و نام پدیدآور	آن قصر که جمشید... پژوهشی در پیشینه‌شناسی تخت جمشید/اسماعیل یغمایی، سمیرا ایمنی؛ ویراستار فنی: سمیرا ایمنی.
مشخصات نشر	تهران، دادکین، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	۸۲۲ ص: مصور، نقشه، جدول؛ ۲۹×۲۲ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۹۵۵۷۴-۴-۰
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه.
عنوان دیگر	پژوهشی در پیشینه‌شناسی تخت جمشید.
موضوع	تخت جمشید--تاریخ
موضوع	Persepolis (Iran) --History
موضوع	تخت جمشید--آثار تاریخی
موضوع	Persepolis (Iran) --Antiquities
موضوع	تخت جمشید--طراحی و ساخت
موضوع	Persepolis (Iran) --Design and Construction
شناسه افزوده	ایمنی، سمیرا، ۱۳۶۰-
رده‌بندی کنگره	DSR55
رده‌بندی دیویی	۹۵۵/۶۳۷
شماره کتابشناسی ملی	۷۴۳۱۳۳۹
وضعیت رکورد	فیا

### آن قصر که جمشید...

اسماعیل یغمایی، سمیرا ایمنی  
ویراستار فنی: سمیرا ایمنی  
طراح جلد: زهرا پزشکی  
بازپیرایی تصاویر: فاطمه رضایی  
صفحه‌آرا: ملیکا پروین‌نیا  
مدیر اجرایی: رضا واعظی‌زاده  
شمارگان: ۵۰ نسخه  
نوبت چاپ: دوم، ۱۴۰۱، تهران  
چاپ: نیشته  
قیمت: ۳۵۰۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۵۷۴-۴-۰



نشر دادکین  
DADRAK PUBLISHERS

همه حقوق مادی و معنوی این کتاب برای نویسندگان محفوظ است.

تهران: صندوق پستی ۳۵۶۳-۱۵۸۷۵ / تلفن ۰۲۱۸۸۴۲۹۶۰۳

قشم: میدان گلها ساختمان نیایش / تلفن ۰۷۶۳۳۵۲۴۴۵۶

## مقدمه‌ی ناشر

سیاحان و جهانگردان، نخستین کاشفان سرزمین‌های دور بودند، آن‌ها در ابتدا اعتراف به «ندانستن» کردند و فردای روز اعتراف، برای شناختن جهان پیرامون خود، راهی سفرهای دور شدند. راویان تاریخ، راویان ویرانه‌ها هستند، به قول کارلوس فوئنتس، نویسنده مکزیکی: «ویرانه حقیقت را آشکار می‌کند، چون چیزی که برجا می‌ماند استمرار تاریخ است.»

ویرانه‌های تخت‌جمشید، برای سیاحان و ایران‌شناسان، تمدن ناشناخته و عجیبی بود که در برابر آن شگفت‌زده شدند. آن‌ها باید این تمدن را به همه‌ی کسانی که آن‌جا نبودند، نشان می‌دادند تا باورکنند در سرزمین‌های دور چه کاخ‌های با عظمتی برپا شده است. در زمانه‌ای که نه هنوز خبری از دوربین‌های عکاسی و فیلمبرداری بود، نه کسی گوشی هوشمند داشت؛ آن‌ها با طرح‌ها و نقش‌هایشان سعی کردند، حیرتشان در برابر تمدنی که به آتش کشیده شده بود را به تصویر بکشند. شناخت این ویرانه‌ها اما از آن روزها تاکنون ادامه پیدا کرده و هرگز متوقف نشده است. دامنه‌ی کاوش‌ها و پژوهش‌ها هر روز گسترده و گسترده‌تر شد تا امروز هنر، معماری، فناوری و دستاوردهای بشری در پهنه‌ی پایتخت بهاری هخامنشیان جهانی شود و یونسکو آن‌را متعلق به بشریت بداند.

گویا رسم بر این است. برای این‌که چشم‌درچشم تاریخ نگاه کنیم و زندگی‌مان را در بستر زمانی که بودیم اما جسم‌مان نبود، ببینیم؛ هیچ راهی وجود ندارد، جز فداکاری. فداکاری افرادی که دل بکنند از روزمرگی‌ها و بیرون بکشند از دردها و شادی‌ها و بنویسند آن‌چه هست و بود را برای آنان‌که نیستند و قرار است در آینده بیایند و بخوانند دریابند در امتداد زندگی‌ای که نبودند، چه‌ها بوده است و چشم‌انداز آینده روشن شود.

کتاب «آن قصر که جمشید...» پیشینه‌شناسی جامع و کاملی است از تلاش‌های موثر بشری که تاکنون برای معرفی و شناسایی تخت‌جمشید انجام شده است با نگاه اسماعیل یغمایی، باستان‌شناسی که اگر آرزوی کاوش در تخت‌جمشید برایش محقق نشد؛ اما دست از ادای دین برای شناساندن مجموعه‌ی باشکوه تخت‌جمشید برنداشت و به همراه سمیرا ایمنی، همکارش قدم در راهی سخت گذاشت. کتاب با آن‌که ۱۰ سال دشواری را برای به بار رسیدن پشت سر گذاشته، اما بالاخره توانست در روزگار نامراد و پیچیده‌ی بیماری همه‌گیر کرونا که کم از طاعون و ویای قرون وسطی ندارد، متولد شود. تولد در دوره‌ای که فرهنگ به شدت سخت‌زا شده و برای هر تولد باید عمیقاً شادی کرد.

فاطمه علی‌اصغر

مدیرمسئول انتشارات دادکین



## پیش‌نبتار

از دیرباز تا امروز و از امروز تا فرداهای بسیار دور تخت‌جمشید، این شاهکار رازی‌گری ایرانیان، مورد نگرش بسیاری از پژوهشگران، باستان‌شناسان، معماران و ایران‌شناسان بوده و خواهد بود.

پس از سقوط هخامنشیان، تخت‌جمشید هنوز برجای و برپای بوده و بر این گواه است چند سنگ‌نگاره‌ی سوزنی ارزشمند و دو سنگ‌نبشته از شاهزادگان ساسانی. بر پایه‌ی این سنگ‌نبشته‌ها شاپور سکان‌شاه فرمان‌روای تورستان و سکستان پسر هرمزد و سلوک ساسانی، چند روزی ماندگار شده و در این سنگ‌نبشته‌ها به ستایش سازندگان آن پرداخته است.

پس از چیرگی تازیان و بر افتادن شاهنشاهی ساسانی، ایرانیان هوشمند برای برکنار ماندن آثار پیشینیان از تخریب با برچسب دروغین آرامگاه مادر سلیمان، مشهد مرغاب و یا مشهد ام‌النبی به آرامگاه کوروش بزرگ و مسجد و بارگاه سلیمان که در آن‌جا باد را به بند کشیده، آن‌ها را از تخریب و نابودی نجات بخشیدند.

بی‌گمان آغاز بیش‌ترین ویرانی تخت‌جمشید از زمان قاجار است. خاک‌برداری فرهادمیرزا معتمدالدوله از کاخ سدستون برای دستیابی به گنجینه‌ی آن، نشانه‌گیری و تیراندازی قشقایی‌ها به سنگ‌نگاره‌ها و غارت و یغمای سنگ‌های آن برای خانه‌سازی مردمان مرودشت، کناره و روستاهای دور و نزدیک بوده است.

در سده‌های نخستین و تاریک ایران اسلامی، نویسندگان و پژوهشگران کوشش چندانی برای بازشناخت تخت‌جمشید نکرده و تنها به بارگاه سلیمان، افسانه‌بافی‌های بی‌فایده و بی‌پایه پرداختند و کنکاش و کنجکاوی آن‌ها از این محدوده فراتر نرفت.

نزدیک نیم هزاره تخت‌جمشید اسرارآمیز، لب‌بسته و خاموش اما هم‌چنان باشکوه و والا در سکوت رمزآلود خود برجای بود تا سرانجام در دهه‌های نخستین سده‌ی چهاردهم مسیحی «اودریش فون پور دنونه» در سفرنامه‌ی خود در چند رج اشاره‌ی کوتاهی به آن نمود؛

«... در اینجا به شهری برمی‌خوریم که کنان نام دارد و سابقاً شهر بسیار بزرگی بوده و در

زمان سابق به رومی‌ها خسارت بسیار وارد آورده [است]. حصارهای این شهر به خوبی ۵۰ میل

دور دارد. در این شهر هنوز چندین قصر برپاست ولی احدی در آن منزل ندارد.»

اشاره‌ی این کشیش به کنان (کناره‌ی امروزی)، شهر بسیار بزرگی که به رومی‌ها خسارت وارد آورده و چندین کاخ برج‌انگیزه‌ی بسیاری از جهانگردان، خاورشناسان و ماجراجویان را برانگیخت و هر از چندگاه یک یا گروهی پژوهشگر را روانه‌ی فارس و تخت‌جمشید نمود و این سرآغاز شناسایی بیگانگان از تخت‌جمشید است.



آنان که شیفته و دلبسته‌ی این شاهکار رازی‌گری شده بودند به نگارش گزارش، نوشتن کتاب، تهیه‌ی نگاره و طرح‌هایی از آن پرداختند که امروز بیش‌تر آن‌ها در دست است. هرچند نبشتار و نگاره‌های این بزرگواران که به سختی، دشواری و تنها با سخت‌کوشی تهیه شده با یک‌دیگر چندان هم‌خوانی و برابری ندارد، اما در پیشینه‌شناسی تخت‌جمشید بسیار ارزشمند است. با گذشت چندین سده درست‌ترین و چشم‌گیرترین نگاره‌ها از سده‌ی هفدهم مسیحی و دوران زرین کاوش‌های علمی باستان‌شناسی در تخت‌جمشید از سده‌ی نوزدهم مسیحی است.

در این کتاب تا آن‌جا که توان و زمان ما اجازه می‌داد بیش‌ترین اسناد و مدارک از سده‌های نخستین پیش از مسیح تا امروز را گردآوری و به آن‌ها پرداختیم، اما بی‌گمان برآنیم که آنچه آورده‌ایم، همه‌ی نبشتار و مدارک در راستای پیشینه‌شناسی تخت‌جمشید نیست و بر این باور هستیم که با یاری ایران دوستان آنرا تکمیل و دست‌کم پیشینه‌ی پژوهش یکی از سده‌ها اثر ارزشمند ایران را پایان بریم. نمی‌توان این نبشتار کوتاه را به پایان برد بدون یاد و نام بزرگوارانی که ما را یاری رساندند. سپاس بسیار داریم از خانم فاطمه علی‌اصغر مدیریت محترم نشر دادکین، آقای حسین ابراهیمی (هم‌یاری و همکاری در چاپ)، خانم فاطمه رضایی (بازپیرایی تصاویر)، خانم مهندس فاطمه دارابی (بازترسیم نقشه‌ها)، خانم زهرا پزشکی-دانشجوی دکتری باستان‌شناسی (طراح روی جلد)، خانم ابراهیمی (مسئول کتابخانه‌ی موزه‌ی ایران‌باستان) و خانم ملیکا پروین‌نیا (صفحه‌آرا). بی‌گمان بدون همراهی فرهنگ‌دوستان یاد شده، این کتاب به سرانجام نمی‌رسید.

اسماعیل یغمایی - سمیرا ایمنی

زمستان ۱۳۹۹

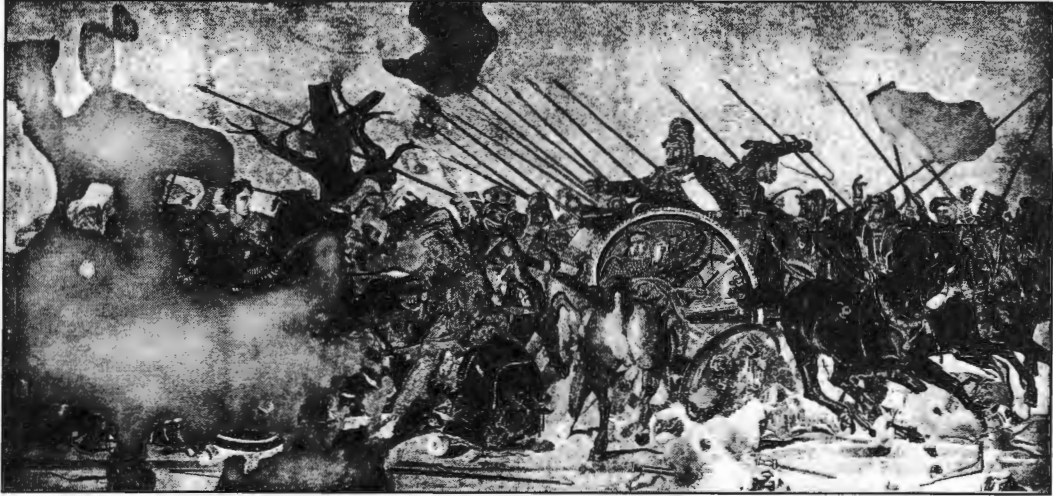
## سیاهه

۱۵	..... سده‌های پیش از مسیح تا پایان دوره‌ی ساسانی
۳۹	..... سده‌های تاریک ایران
۴۵	..... سده‌ی دهم مسیحی
۵۷	..... سده‌ی یازدهم مسیحی
۶۱	..... سده‌ی دوازدهم مسیحی
۶۹	..... سده‌ی سیزدهم مسیحی
۷۳	..... سده‌ی چهاردهم مسیحی
۸۱	..... سده‌ی پانزدهم مسیحی
۹۱	..... سده‌ی شانزدهم مسیحی
۹۷	..... سده‌ی هفدهم مسیحی
۱۵۱	..... سده‌ی هژدهم مسیحی
۱۹۵	..... سده‌ی نوزدهم مسیحی
۴۰۳	..... سده‌ی بیستم مسیحی
۸۱۴	..... سرچشمه‌ی آگاهی‌ها



## نگاهی به موزاییک‌نگاره‌ی نبرد ایسوس:

موزاییک‌نگاره‌ی نبرد ایسوس یکی از یگانه‌ترین شاهکارهای هنری است که به بیش‌ترین گمان در سده‌ی نخست پیش از مسیح، توسط یک هنرمند گمنام اما توانای یونانی ساخته و پرداخته شده است. چنین می‌نماید در سده‌ی سیوم، یک نقاش یونانی به نام آپلز<sup>۱</sup> به آفرینش این نگاره پرداخته است.<sup>۲</sup>



تصویر ۱- موزاییک‌نگاره‌ی نبرد ایسوس<sup>۳</sup>

ماندگاری بی‌گزند این نگاره‌ی نفیس نزدیک به یک سده به درازا انجامید، اما در سال ۷۹ مسیحی در آتشفشان پمپی آسیب دید و بخش‌هایی از آن از دست رفت. سپس در ۲۴ اکتبر ۱۸۳۱ مسیحی در کاوش‌های باستان‌شناسی، زیر خاکستر خفته‌ی این شهر دیرپا در «خانه‌ی فاون»<sup>۴</sup> به دست آمد و در سال ۱۸۴۳ مسیحی به موزه‌ی ملی ناپل منتقل شد. این نگاره نمایانگر یکی از نبردهای داریوش سیوم هخامنشی با اسکندر مقدونی است.

«کلمان اوار»<sup>۵</sup> تاریخ‌دان و هنرشناس آن‌را نگاره‌ی نبرد گوگمل (جلگه‌ای در شمال آشور باستانی، نزدیک خرابه‌های نینوا) می‌شناسد، اما تنی چند از هنرشناسان با نگرش به نیزه‌های بلند هخامنشیان که پیش‌تر نداشتند، آن‌را نبرد ایسوس (شهری باستانی در آسیای کوچک «کیلکیه» نزدیک خلیج اسکندرون در ترکیه) شناخته که این درست‌تر می‌نماید.

در ساخت این شاهکار یگانه‌ی هنری که ۵/۱۳ متر درازا و ۲/۷۲ متر پهنا دارد، بیش از یک میلیون و پانصد هزار کاشی مربع شکل<sup>۶</sup> که اندازه‌ی هر یک چند میلی‌متر بیش‌تر نیست، استفاده شده

1. Apelles

2. Woodford, Susan. The Art of Greece and Rome. Cambridge: Cambridge University Press, 1982: P.67.

3. The Alexander Mosaic: Naples National Archaeological Museum.

۴. خانه‌ی فاون (House of Faun) یکی از مجلل‌ترین ساختمان‌های اشرافی پمپی روم باستان در سده‌ی دوم پیش از مسیح بود که آثار هنری ارزشمندی در آن‌جا نگهداری می‌شد.

5. Clement Huart

6. Tesserae

است که این خود شاهکاری است در یک شاهکار! هنرمند یونانی سازندهی این اثر بدون تعصب به ملیت خود یک رخداد تاریخی را به راستی و درستی نقش آفرینی نموده است.



تصویر ۲- بازسازی نگارهی نبرد ایسوس<sup>۱</sup>

داریوش سیوم در کانون و مرکز نگاره است، با تن پوش رزم، سر و روی پوشیده، چهره‌ای دژم، خشمناک، بی هراس و بلندتر از همه‌ی جنگجویان. بی باکانه از روی ارابه‌ی شاهی نیم خیز شده و بدون سلاح به سوی اسکندر یورش برده است. از چشم‌های حدقه درآمده‌اش، نفرت و کینه از بی پروایی این نوجوان جسور مقدونیه‌ای می بارد.

در گوشه‌ی چپ این موزاییک نگاره، اسکندر خُرد و کوچک حتی کوتاه‌تر از سربازان یونانی - با چهره‌ای هراسناک و درهم، موهایی پریشان و خاک آلود، ناتوان، آشفته و نیزه به دست، نگارگری شده است. او از ترس و بیم جان، خود را کنار کشیده و یا به دیگرگونه روی اسبش فرورفته یا خود را در پناه سر اسب پنهان کرده، گویی انتظار چنین بی باکی از داریوش و یورش این گونه سهمناک از سربازان هخامنشی را نداشته است.

اما آنچه که بیش از همه شگفت‌انگیز می نماید و به ارزشمندی آن - به ویژه برای ایرانیان - می افزاید، سرباز یا سرباز جاویدان پارسی است که برای در امان و بی گزند ماندن داریوش، جان خود را سپر بلاى او نموده است. او با این که نیزه در بدنش فرورفته با همه‌ی نیروی خود دستش را بلند کرده تا نیزه‌ی دیگری به داریوش نخورد و آسیبی نبیند، داریوش هم دستش را به سوی دراز کرده تا او را از مهلکه‌ی مرگ برهاند...

1. Reconstruction of the mosaic depiction of the Battle of Issus after a painting by Apelles found in the House of the Faun at Pompeii (published 1893).

در هنگامه‌ی نبرد، ران اسکندر از نیزه آسیب دید و اسبان ارابه‌ی شاهی داریوش از درد زخم‌های برداشته، هیاهوی جنگ و سربازان کشته شده که زیر پا افتاده بودند، وحشت کرده و از فرمانبرداری ارابه‌ران سرپیچی کرده‌اند. ارابه نیمه‌واژگون شد و داریوش به زمین افتاد، اما بی‌آن‌که بیانداشده شاهنشاه امپراتوری هخامنشی است، خود افسار اسب‌ها را به دست گرفت تا ارابه‌ی دیگری برای او آوردند. چون جابه‌جا شد، هراس بر او راه یافت و سربازان که بیم را بر چهره‌ی او دیدند، گریختند و... و این‌گونه بود که در این جنگ سرنوشت‌ساز، به تلخی شکست خورد. پس از گریختن‌های پیاپی داریوش و فرار از شهری به شهری دیگر، سرانجام در نزدیکی دامغان (به گمان بسیار زیاد در روستای حاجی‌آباد امروزی) اسکندر بر او دست یافت و او را کشت.

اسکندر پس از پیروزی در نبرد ایسوس، تسخیر صور، تسخیر غزه، گذر از دجله، پیروزی در نبرد گوگمل و... عازم پارس و دستیابی به تخت جمشید شد. اما چون به دربند پارس رسید «آری‌وبرزن» در تنگه‌ی تک‌آب بر او راه بست و گرفتار و زمین‌گیرش نمود. تنگه‌ی تک‌آب (در شمال ارگان باستانی، چند کیلومتری بهبهان امروزی) کوره‌راهی است در بلندی‌های کهگیلویه که گذر از آن سخت دشوار می‌نماید، به‌ویژه با سپاهیان و ساز و برگ بسیار. تنگه‌ای ژرف، هولناک و هراسناک که رودخانه‌ی مارون شتابان و خروشان از باریکه‌ی آن می‌گذرد. چندان بیمناک که چون آدمی از فراز بلندی‌های کهگیلویه به آن می‌نگرد، رودخانه‌ی مارون چون ماری می‌ماند و بیننده بی‌اختیار دچار سرگیجه می‌شود. در این تنگه، بسیاری از سپاهیان اسکندر کشته شدند، اما او با راهنمایی یک چوپان کیلیکیه‌ای راه مخفی گذرگاه را یافت. چون بر سپاهیان آری‌وبرزن دست یافت، بسیاری را کشت و از پای انداخت. آری‌وبرزن با سپاهیان برجای مانده به سوی تخت جمشید شتافت تا در آن‌جا با سپاهیان مقدونی بجنگد، اما پیش از رسیدن، سپاهیان اسکندر که در پی او بودند، او و سپاهش را یافتند. نبردی سخت درگرفت، آنان دلیرانه جنگیدند ولی سرانجام همگی جان باختند و بر خاک افتادند...

از دیدگاه ما ایرانیان ارزنده‌ترین بخش این موزاییک‌نگاره، سرباز پارسی است که جان خود را فدای داریوش نموده و داریوش است که با دست خالی برخاسته و دستش را برای یاری و نجات به سوی او دراز کرده است، اما هنرشناسان استادانه‌ترین بخش این نگاره را جهش و سرکشی مهار شده‌ی اسب داریوش می‌شناسند.



## سده‌های پیش از مسیح تا دوره‌ی ساسانی

«... اسکندر اعلان کرد، که این شهر بدترین دشمن یونان است و دستور داد، که باستانی‌های قصر تمام شهر را غارت کنند. در آن زمان شهری در زیر آفتاب بروت این شهر نبود: خانه‌های اهالی پُر بود از ثروتی، که در مدت سالهای دراز جمع کرده بودند، سربازان مقدونی وارد خانه‌ها شده اهالی را میکشند و اموال را غارت میکردند، طلا و نقره و پارچه‌های ارغوانی و اشیاء نفیسه را کسی نمیتوانست شماره کند. این شهر بزرگ و نامی شاهان، مورد توهین و غارت و خرابی گردید و یکروز غارت این شهر مقدونیهای حریص را کفایت نکرد. این‌ها در سر اشیاء غارتی دست یکدیگر را میانداختند و حتی یکدیگر را می‌کشتند و اشیاء نفیسه را خرد میکردند. زنان را با زینت‌ها می‌بردند و بعد آنها را برده‌وار می‌فروختند. چنین بود طالع تخت‌جمشید، که بدبختی کنونی‌اش با عظمت گذشته‌اش مقابلی میکرد...»





بی‌گمان یکی از کهن‌ترین و ارزشمندترین نوشته‌های در دست که به شرح تخت‌جمشید در زمان آبادانی و پس از تسخیر و تاراج آن به دست اسکندر می‌پردازد، از آن «دیودور سیسیلی»<sup>۱</sup> است. از زمان زایش این مورخ بزرگ آگاهی نداریم، اما درگذشت او به سال ۲۱ پیش از مسیح است. کتاب دیودور دربرگیرنده‌ی چهل مقاله درباره‌ی تاریخ جهان است که به زبان یونانی نبشته شده، اما تنها آن‌چه درباره‌ی مصر، بین‌النهرین/میان‌دورود، هند، عربستان و آفریقای شمالی است، در دست می‌باشد و مابقی یک‌سره از میان رفته است. نبشته‌های دیودور درباره‌ی ایران، پراکنده نبشته‌هایی است در این مقالات برجای، که با این‌گونه سخت ارزشمند می‌نماید. گفتنی است یکی از سرچشمه‌های مقالات دیودور، کتاب «پرسیکا»<sup>۲</sup> نبشته‌ی «کتسیاس»<sup>۳</sup> مورخ و پزشک یونانی است که در دربار اردشیر دوم هخامنشی به سر می‌برده است. گو این‌که نبشته‌های کتسیاس کم‌وبیش دور از درستی است، اما از آن‌جا که به هرگونه به ایران آن زمان می‌پردازد، یکی از سرچشمه‌هایی است که نمی‌توان آن‌را نادیده انگاشت.

در بین پراکنده نبشته‌های دیودور شرحی از تخت‌جمشید را «جکسن»<sup>۴</sup> در کتاب «ایران در گذشته و حال» آورده است؛

«... ما یک توصیف کلی از صفت تخت‌جمشید به زبان یونانی در دست داریم که در حدود دو هزار سال پیش به وسیله دیودوروس سیسیلی (حدود ۵۰ قبل از میلاد) نوشته شده است. از آنجا که این گفتار از جهت تعیین محل مهم است، من قسمتی از آن‌را که مربوط به ساختمان صفت و قبور شاهان است ترجمه می‌کنم، و در این ترجمه تغییر زمان افعال را از ماضی به مضارع و به عکس که عیناً در اصل یونانی هست رعایت می‌نمایم:

«جا دارد که از ارگ *ακρα* ذکری بشود. این ارگ باروی سه گانه‌ای داشت که میانش گرفته بود، (قسمت) اول این بارو با باستیانهای شکوهمند (*α'νλη'μματι πολνδαπα'νψ*) ساخته شده و با کنگره‌ها (*επα'ληξισι*) تزیین یافته بود، و ارتفاعش شانزده ذراع بود. دومین قسمت مثل قسمت اول، ولی ارتفاعش دو برابر آن بود. حصار سوم مستطیل شکل است؛ دیوارهایش شصت ذراع بلندی دارد؛ و از سنگهای محکم و سخت چنان خوب و کامل ساخته شده است که تا ابد باقی بماند. در هر طرف دروازه‌ای برنجین دارد، و در کنار آنها گاوهایی از برنج است که بیست ذراع بلندی دارند. این گاوها برای این بودند که در بیننده ایجاد ترس و احترام کنند؛ و دروازه‌ها برای حفاظت و امنیت ساخته شده بودند. در جانب ارگ، به سوی مشرق

1. Diodori Siculi

2. Persica

3. Ctésias

4. Abraham Valentine Williams Jackson

و به فاصله چهارصد پایی (۱۲۱/۹ متری)، ارتفاعات معروف شاه‌کوه<sup>۱</sup> قرارداد که مقبره شاهان در آن بود. کوه را تراشیده بودند و در سینه آن چند مقبره درست کرده بودند که دخمه مردگان بود. راهی برای بالا رفتن و دخول به این مقابر وجود نداشت بلکه اجساد را به وسیله ماشینهایی (ο'ργα'νωv) که برای این کار تعبیه کرده بودند بالا می‌کشیدند و دفن می‌کردند. در خود ارگ عمارات و اقامتگاههای مجلل و مجهز بسیاری برای سکونت پادشاه و سرکردگان و سرداران وی، و همچنین خزانهای محکمی برای نگاهداشتن اموال ساخته شده بود.<sup>۲</sup>

این که سپاهیان اسکندر پس از چیرگی بر تخت جمشید، بر سر شهر و مردمان آن چه آوردند، دیودور شرحی نگاهشته است (کتاب ۱۷، بند ۷۲-۶۹)<sup>۳</sup> که «مشیرالدوله پیرنیا» در کتاب «ایران باستان» آن را آورده است. هرچند نبشته‌های دیودور با دیگر مورخین کم‌وبیش دیگرگونه است، اما از آن‌جا که یکی از کهن‌ترین مدارک ویرانی تخت جمشید است، ارزشمند می‌نماید. این نبشته چنین است؛

«... تیری داد [خزانهدار تخت جمشید] به اسکندر نوشت، که داریوش قشونی برای حفظ تخت جمشید فرستاده و اگر او زودتر وارد شود، باسانی شهر را خواهد گرفت. اسکندر بر اثر این نامه شتافت و پلی روی آراکس [رودکور که به دریاچه‌ی نیریز می‌ریزد] ساخته گذشت. بعد دیودور آمدن اسرای یونانی را شرح میدهد، ولی عده آنها را هشتصد نفر مینویسد (نه چهار هزار نفر)... راجع بتخت جمشید دیودور گوید: اسکندر اعلان کرد، که این شهر بدترین دشمن یونان است و دستور داد، که باستانای قصر تمام شهر را غارت کنند. در آن زمان شهری در زیر آفتاب بثروت این شهر نبود: خانه‌های اهالی پر بود از ثروتی، که در مدت سالهای دراز جمع کرده بودند، سربازان مقدونی وارد خانه‌ها شده اهالی را میکشند و اموال را غارت میکردند، طلا و نقره و پارچه‌های ارغوانی و اشیاء نفیسه را کسی نمیتوانست شماره کند. این شهر بزرگ و نامی شاهان مورد توهین و غارت و خرابی گردید و یکروز غارت این شهر، مقدونیهای حریص را کفایت نکرد. این‌ها در سر اشیاء غارتی دست یکدیگر را میانداختند و حتی یکدیگر را می‌کشتند و اشیاء نفیسه را خرد میکردند. زنان را با زینت‌ها می‌ربودند و بعد آنها را برده‌وار می‌فروختند. چنین بود طالع تخت جمشید، که بدبختی کنونی‌اش با عظمت گذشته‌اش مقابلی میکرد.

اسکندر به ارگ وارد شد و خزانه‌ای، که از زمان کوروش تهیه شده بود، بتصرف او درآمد. مقدار طلا را اگر بقیمت نقره تسعیر کنیم، ۱۲۰ هزار تالان بود. او سه هزار شتر و عده زیادی قاطر

۱. دیودوروس به‌گونه‌ی «باسیلیکون اوروس» نبشته است.

۲. ابراهم. و. ویلیامز جکسن، سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمه: منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۲: ۳۵۸-۳۵۷

3. Diodōrou tou Sikeliōtou Bibliothēkēs historikēs ta sōzomena = Diodori Siculi Bibliothecae historicae libri qui supersunt/ interprete Laurentio Rhodmano ad fidem mss. recensuit Petrus Wesselingius, atque Henr. Stephani, Laur. Rhodmani, Fulvii Ursini, Henr. Valesii, Jacobi Palmerii & suas adnotationes, cum indicibus locupletissimis, adjecit. 1746.

از شوش و بابل خواست، تا این ذخایر را حمل کند، زیرا اعتماد باهالی پارس نداشت و بعلاوه میخواست این شهر را زیر و زبر کند. بعد دیودور گوید: بی‌مناسبت، نیست که از قصر عالی این شهر چند کلمه بگوئیم. ارگ خیلی بزرگ بود و آنرا سه دیوار احاطه داشت. اولی که گران تمام شده و بارتفاع شانزده آرش بود به برجهایی منتهی میشد، دومی که مانند اولی بود، ارتفاعش به سی و دو آرش میرسید، سومی که مربع بود، شصت آرش ارتفاع داشت. این دیوار را از سنگ خارا ساخته بودند و چنین بنظر می‌آمد، که اعتنائی به زمان ندارد. هر کدام از اضلاع دیوار دارای دروازه‌ای بود از مفرغ و در پهلوی هر دروازه محجری بلندی بیست آرش. در مشرق به فاصله چهار پُلطُز (۱۲۰ متر) کوه شاهی است و مقبره شاهان در آنجا است. این سنگی است، که در درون آن دخمه‌هایی کنده‌اند، تا تابوت‌ها را در آنجا نهند. هیچ‌گونه معبری، که با دست انسان ساخته شده باشد، بدرون آن هدایت نمیکند و تابوت‌ها را به وسیله ماشینی بدرون دخمه سرازیر میکنند. اما درونی قصر عبارت بود از منازل عدیده، که برای شاهان و سرداران ساخته شده بود و اثاثیه قیمتی داشت. اطاقهای خزانه را خیلی محکم ساخته بودند.

بعد مورخ مذکور گوید: اسکندر جشن فتوحات خود را گرفته قربانی‌ها برای خدایان کرد و ضیافتهای درخشان داد. زنان بد عمل در این جشن حضور داشتند و به لهو و لعب مشغول بودند. در این وقت، که همه سرگرم می‌گساری بودند و صدای عربده‌های مستی در اطراف پیچیده بود، یکی از زنان مزبور، که تائیس نام داشت و در آتیک تولد یافته بود، گفت یکی از مهمترین کارهای اسکندر در آسیا، که باعث فخر و نام نیکش خواهد بود، این است که با من و رفقایم براه افتاده قصر را آتش زند و در یک لحظه بدست زنان این آثار نامی و معروف پارسیها را نیست و نابود کند. این سخن در مغز جوانان، که باداره کردن خود قادر نبودند، اثر غریبی کرد. یکی از آنها فریاد زد، من پیش‌آهنگ این کار خواهم شد، مشعل‌ها را باید روشن کرد و از توهینی، که بمعابد یونان شده، انتقام کشید. دیگران دست زده فریاد برآوردند، که فقط اسکندر لایق این کار پرافتخار است. اسکندر برخاست و روانه شد و تمام مدعوین از طالار قصر خارج گشته به باکوس (خداوند شراب بعقیده یونانیها) وعده کردند، که به شکرانه ظفریابی رقصی برای او بکنند. پس از آن فوراً مشعل‌های زیاد حاضر کردند و اسکندر مشعلی بدست گرفته در سر این جماعت مست، که هادیش تائیس بود، قرار گرفت. حرکت دسته با آوازهای زنان بدعمل و نغمات نی شروع شد. اول پادشاه و بعد از او تائیس مشعل‌هایی در قصر انداختند و دیگران از آنها پیروی کردند و چیزی نگذشت، که تمام قصر یک‌پارچه آتش شد. در اینجا دیودور گوید: خیلی غریب است! توهینی که خشیارشا بشهر آتن کرد و ارگ آنرا آتش زد،

انتقامش را پس از سالهای متمادی زنی، که نیز آتنی بود، کشید.<sup>۱</sup>

در سده‌ی نخست مسیحی، باید هم‌چنین از نبشته‌های ارزشمند «پلوتارک»<sup>۲</sup> نام برد. از زمان زایش و درگذشت این مورخ یونانی آگاهی‌هایی چند، بیش در دست نیست. پلوتارک بین ۴۶ تا ۱۲۰ مسیحی می‌زیسته است، در یونان به عنوان کشیش معبد دلفیک بود و سپس به عنوان نماینده‌ی شهر خود به ماموریت‌های خارجی فرستاده شد. سال‌هایی چند در مصر ماندگار شد که نبشته‌هایی پربار، دست‌رنج این ماندگاری دیرپا است. کتاب‌های تاریخی پلوتارک جز ارزش تاریخی از سویی دیگر نیز سخت ارزنده هستند، چه او در این کتاب‌ها از منابع و سرچشمه‌هایی سود جسته است که در سده‌های بعد، از دست رفته و نابود شده‌اند و ردپای آن‌ها تنها در کتاب‌های پلوتارک است. پلوتارک نبشته‌ای دریا‌ی اردشیر هخامنشی دارد و نیز دریا‌ی اسکندر. او در نبشته‌هایی این چنین - که کم هم نیستند - به داوری خوب و بد بزرگان می‌نشیند. یکی از شاگردان پلوتارک نبشته‌های او را تا ۲۱۰ اثر دانسته است. در این راستا آنچه که برای ما ارزشمند است، شرحی است دریا‌ی آتش‌سوزی تخت جمشید. این نبشته چه اندازه با واقعیت‌های تاریخی برابر است، به درستی نمی‌دانیم، چه او نه تنها از شنیده‌ها و نبشته‌های دیگران سود جسته، بل اندیشه‌ها و تصورات خویش را جای‌به‌جای آورده است، با این‌گونه پلوتارک یکی از ارزنده‌ترین سرچشمه‌های تاریخ ایران باستان است.

نبشته‌های پلوتارک توسط «ژاک آمیو»<sup>۳</sup> نویسنده و مترجم فرانسوی ترجمه شده است. «مادام دیولافوا»<sup>۴</sup> از قول پلوتارک در این باره چنین آورده است؛

«هنگامی که اسکندر آماده تعقیب داریوش آخرین نماینده سلسله سلاطین هخامنشی بود به این فکر افتاد که قبل از حرکت چند روزی به تعیش و تفریح پردازد، بنابراین با معشوقه‌های خود در جشنی که سران سپاه برای او فراهم نموده بودند حاضر شد و چون این جشن خصوصی و غیررسمی بود اجازه داد که دوستانش هم با معشوقه‌های خود در آن حضور یابند. مشهورترین این دلبران تائیس آتیک<sup>۵</sup> معشوقه بطلمیوس بود یعنی همان سرداری که پس از مرگ اسکندر پادشاهی مصر را تصاحب کرد.

این زن با مهارتی که داشت به عشوه‌گری و طنازی پرداخت و اسکندر را در سر میز سرگرم ساخت و سرانجام به او نزدیک شد و با یک حالت تصنع شبیه به واقع که از خصائص وطنی او بود به اسکندر گفت: چقدر من خوشوقت و شادم که پس از تحمل مشقت‌های مسافرت در آسیا و سرگردانی‌ها و سختی‌ها که در دنبال لشکریان تو کشیدم امروز به پاداش خود رسیدم و مشمول

۱. حسن بیرنیا (مشیرالدوله)، ایران باستان، (ج ۲)، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۱۱: ۱۴۲۲-۱۴۲۴.

2. Plutarch  
3. Jacques Amyot  
4. M. Dieulafoy

۵. Attique ناحیه‌ای از یونان باستان که آتن پایتخت یونان در آن واقع بوده است.

مراحم تو گردیدم و اکنون در این قصر عالی شاهنشاهان بزرگ ایران به تفریح می‌پردازم. راستی در این ساعت بقدری خوشوقتم که همین یک لحظه شادی و تعیش برای تمام عمرم کافی است و هیچوقت از خاطر من محو نخواهد شد. اما خوشوقتی و شادی من به مراتب زیادتر می‌شد اگر اجازه میدادی که خانه خشایارشا را به تلافی آتش زدن آتن پایتخت یونان، در حضور شاهی چون تو آتش بزنم و با آتش‌بازی وسایل تفریح را فراهم آورم تا در آتیه یونانیان بتوانند بگویند زنانی که دنبال اردوی اسکندر بودند توانستند طوری خسارات وارده به یونان را جبران کنند که از دست هیچ‌یک از سرداران بری و بحری یونان ساخته نبوده است. به محض اینکه حرف او تمام شد معشوقه‌های اسکندر و سایر زنان همه از شادی فریاد برآوردند و به شدت کف زدند و اسکندر را تحریک کردند.

فاتح مقدونی چنان تحت تأثیر این زنان تبهکار واقع شد که فوراً از سر میز برخاست و تاج گلی بر سر گذارد و مشعلی به دست گرفته جلو افتاد و در حالی که معشوقه‌ها در دنبال او به رقص و شادی پرداخته بودند مشعل را به سقف تالار نزدیک کرد.

سایر مقدونیان به مشاهده این عمل به کومک [کمک] او پرداخته و مشعل به دست وارد شدند و به خیال اینکه این عمل اسکندر نشانه برگشت او به یونان است و نمی‌خواهد دیگر در میان خارجیان بماند و به همین جهت به سوزاندن قصر سلطنتی آنان مبادرت کرده است، با تمام قوا به انهدام قصور همت گماشتند...<sup>۱</sup>

گروهی از مورخین نیز بر این هستند که اسکندر پیش از به آتش کشیدن تخت‌جمشید، با سرداران و بزرگان سپاه خود به مشورت پرداخت و با هم‌رأیی بزرگان سپاه مبادرت به آتش کشیدن تخت‌جمشید کرد. به هرگونه تمامی مورخین بر این هستند که اسکندر پس از آن‌که هوشیار شد از کردار زشت خود سخت پشیمان گردید و دستور داد بلافاصله آتش را خاموش کنند.

پلوتارک در ادامه‌ی نبشتار خود آورده است که در چپاول تخت‌جمشید و پاسارگاد، چندان غنایم به دست اسکندر افتاد که برای حمل خزاین آن، ده هزار گاری قاطر و پنج هزار شتر به کار آمد.

مشیرالدوله پیرنیا چیرگی اسکندر بر تخت‌جمشید را بر پایه‌ی نبشته‌های پلوتارک این‌گونه آورده است؛

«... مورخ مذکور [پلوتارک] گوید (اسکندر، بند ۵۱) اسکندر در تخت‌جمشید کشتار نفرت‌آمیزی از اسرا کرد. او چنانکه خودش نوشته، گوید منافعش اقتضا میکرد، که چنین کند و امر کرد تمام مردان را از دم شمشیر بگذرانند. اسکندر همانقدر طلا و نقره در اینجا یافت، که در شوش تصرف کرده بود، بیست هزار قاطر و پنجهزار شتر خزانه را حمل کردند. وقتی که اسکندر بقصر تخت‌جمشید وارد شد، دید مجسمه بزرگی از خشایارشا [خشایارشا] بواسطه ازدحام مقدونی‌ها

۱. مادام‌ژان دیولافوا، ایران کلد و شوش، ترجمه: علی محمد فردوسی، به کوشش: بهرام فردوسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱: ۲۲۴-۲۲۵.

بزمین افتاده، او ایستاد و، مانند اینکه مجسمه مزبور ذی‌روح باشد، خطاب بآن کرده گفت: «آیا باید بگذرم و بگذارم تو بزمین افتاده باشی، تا مجازات شوی در ازای اینکه بیونان لشکر کشیدی، یا تو را با احترام آن روح بزرگ و صفات خوبی که داشتی، بلند کنم» اسکندر این بگفت، لختی در اندیشه فرو رفت و پس از آن بگذشت... در دفعه اول، که اسکندر بر تخت شاهان پارس نشست و زیر چتر سایه‌بان قرار گرفت، دِمارت کُرنتی که دوست فیلیپ بود و اسکندر را بسیار دوست میداشت، مانند پیرمرد خوبی زار بگریست از اینکه یونانی‌هائی، که در جنگ کشته شدند، این لذت را نداشتند که اسکندر را بر تخت داریوش ببینند. بعد پلوتارک قضیه آتش زدن قصر تخت‌جمشید را حکایت کرده گوید، تائیس زن آتیکی، که معشوقه بطلمیوس بشمار میرفت، نطقی کرد، که موافق روح وطنش بود، ولی فوق‌احوالی که داشت (یعنی این نطق به این زن بد عمل نمی‌برازید). مضمون نطق تقریباً همان است، که دیودور نوشته و شرح سوزانیدن قصر نیز همان. پلوتارک فقط این جمله را افزوده: مقدونی‌ها خوشحال بودند از سوزانیدن این قصر، زیرا تصور میکردند، که اسکندر نمی‌خواهد در مملکت خارجیها بماند و مایل است به مقدونیه برگردد. بعضی گویند، که این عمل اسکندر عملی بود نه از مستی، ولی همه گویند، که پس از این اقدام او زود پشیمان گردید و امر کرد آتش را خاموش کنند (معنی «همه» مصداق ندارد)، زیرا دیودور و آریان چنین نمی‌گویند.<sup>۱</sup>

از دیگر مورخان بیگانه که در سده‌ی نخست مسیحی به چگونگی رویدادهای تاریخی تخت‌جمشید پس از چیرگی اسکندر پرداخته، «کنت کورث»<sup>۲</sup> است. از زمان زایش و درگذشت این مورخ رومی ناآگاهیم، اما بی‌گمان در نخستین سده‌ی مسیحی می‌زیسته است، چه کتاب‌های خود را در زمان «کلاودیوس»<sup>۳</sup> امپراتور روم (از ۴۱ تا ۵۴ مسیحی) نبشته است. کتاب کنت کورث - که تنها بخش‌هایی چند از آن به ما رسیده، - به «تاریخ اسکندر»<sup>۴</sup> مشهور است و با همه‌ی افسانه‌پردازی و ستایش اسکندر، از آن‌روی که به رویدادهای تاریخی ایران می‌پردازد، ارزشمند است. کنت کورث نه تنها به آتش‌سوزی تخت‌جمشید - کم‌وبیش همان‌گونه که دیودور و دیگران به شرح آن پرداخته‌اند - می‌پردازد، بل از آتش‌سوزی شهری در نزدیکی تخت‌جمشید نیز سخن می‌راند. بخش‌هایی از این شهر که در زیر تخت‌گاه تخت‌جمشید است، گروهی از باستان‌شناسان ایرانی در نیم سده‌ی پیش کاوش کردند که در جای خود آورده خواهد شد.

مشیرالدوله به کتاب تاریخ اسکندر نیز پرداخته که به بخش‌هایی چند از آن اشاره می‌شود؛  
 «... مورخ مذکور [کنت کورث] گوید (تاریخ اسکندر، کتاب ۵، بند ۵ تا ۷): پس از اینکه

۱. پیرنیا، ۱۳۱۱: ۱۴۲۴-۱۴۲۵

2. Quinte Curce

3. Claudius

4. Histoire d'Alexandre

اسکندر پارس را غارت و شهرهائی زیاد مطیع کرد، داخل ولایت مَرُذها شد. این قوم از مردمان جنگی‌اند و... فلاخن‌ی بر سر دارند، که زینت و هم اسلحه آنها است. این قوم هم مانند اقوام دیگر مطیع اسکندر شدند. اسکندر سی روز در خارج تخت جمشید گذرانیده بعد بشهر مزبور مراجعت کرد و... تقریباً تمام غنائم تخت جمشید تقسیم شد.

پس از آن کنت‌کورث تمجیدی زیاد از اسکندر کرده و صفات او را شمرده گوید: تمام این صفات از جهت شهوتی، که اسکندر بیاده‌نوشی داشت، کدر می‌شد. در این وقت که رقیب او بیش از پیش مشغول جمع‌آوری قواء برای جنگ جدیدی بود، اسکندر روز روشن در میان مردمانی، که تازه مطیع شده بودند، مجالس بزم می‌آراست و ضیافتها میداد و در این مجالس زنان هم حضور می‌یافتند، نه زنان پاکدامن بل زنهایی که عادت کرده بودند آزادانه در میان مردان جنگی زندگی کنند. یکی از چنین زنان، که تانیس نام داشت در حال مستی به اسکندر گفت، که اگر او قصر شاهان پارس را آتش بزند، یونانیها حق‌شناسی ابدی نسبت باو خواهند داشت. این قضیه درخور مردمانی است، که خارجیها شهرهای آنان را خراب کردند. اسکندر، که خود نیز مست بود، گفت: «بسیار خوب، معطلی برای چیست؟ انتقام یونان کشیده باد! این شهر را آتش بزنیم». بعد اسکندر اول کسی بود، که آتش در قصر انداخت و، چون قسمت بیشتر قصر را از چوب سدر ساخته بودند، شعله‌ها زیانه کشید و حریق بجاهای دور سرایت کرد.<sup>۱</sup>

قشون مقدونی، که در نزدیکی شهر اردو زده بود، بتصور اینکه شهر از سانحه‌ای آتش گرفته، به کمک آمد، تا حریق را خاموش کند، ولی، وقتی که دید خود اسکندر مشعلی در دست دارد، آبی را، که با خود آورده بود به کنار نهاد مواد سوختنی در آتش انداخت [انداختند]. چنین بود فنانی پای تخت تمام مشرق، فنانی شهری که آنهمه ملل برای گرفتن قانون بدانجا میرفتند، وطن آنهمه شاهان و یگانه باعث وحشت یونان، شهری که هزار کشتی بقصد آن حرکت داد، آنهمه قشون باروپا ریخت، پل روی دریا زد، کوهها را سوراخ کرد، تا آب دریا را بدرون کوهها براند. از زمان خراب شدن آن قرن‌ها گذشت و او از میان خرابه‌ها دیگر برنخاست. پادشاهان مقدونی شهرهائی در اطاعت خود داشتند، که امروز جزو دولت پارت است، ولی اگر آراکس [رودکور] که به دریای نی‌ریز می‌ریزد] از نزدیکی این شهر نامی نمیگذشت از آن اثری باقی نمی‌بود. از جهت این رود است، که اهالی محل تصور می‌کنند (نه این که بدانند) که شهر در بیست استادی (هر استاد برابر ۱۸۵ متر است) رود بوده<sup>۲</sup> مقدونیه بعدها شرمسار گشتند از اینکه چنین شهری نجیب بدست

۱. به گمان بسیار، تنها آسمانه‌ها و درهای کاخ تخت جمشید از چوب بوده است. نه بیش‌ترین قسمت قصر. اگر منظور کنت کورث دیوار تالارها است، سخت دور می‌نماید. از سوی دیگر او تنها کسی است که بیش‌ترین بخش‌ها را از چوب می‌داند.

۲. این نیز سخت دور می‌نماید که بعدها تخت جمشید را بر پایه‌ی رود گر بشناسند. کنت کورث بی‌گمان برداشتی اشتباه داشته است. هر چند تخت جمشید از آبادانی افتاد، اما آن‌گونه نبود که نتوان جای آنرا بازشناخت.



پادشاهشان در میان عربده‌های مستی نابود شد. بعد، که خواستند خود را راضی کنند، بطور جدی بقضیه نگریسته گفتند مقدر بوده، که پرس پلیس بدین نحو زوال یابد. خود اسکندر پس از اینکه بحال طبیعی برگشت، چنان که گویند پشیمان شده گفت انتقام یونان از پارسیها بهتر کشیده میشد، اگر آنها می‌دیدند، که اسکندر بر تخت خشیارشا [خشایارشا] نشسته...<sup>۱</sup>

کنت کورث هم‌چنین آورده است که این کاخ باشکوه شرقی که ملکه‌ی زیبای تمام ابنیه‌ی دنیا و مهد سلاطین عظیم‌الشانی بود که آن همه قوانین برای ملل تابعه‌ی خود وضع و تدوین کردند و موجب وحشت یونان بودند، شهری که لشکریانش سابقاً هزار کشتی به اروپا آورده و آنرا مملو کرده بود، به این ترتیب نابود شد.

در سال ۵۰ مسیحی «کتوس کورتیوس»<sup>۲</sup> به نبشتن شرح زندگانی اسکندر پرداخت. گو این‌که کتاب<sup>۳</sup> این مورخ یونانی سرشار از ستایش اسکندر است، اما در بسیاری جای‌ها نیز خواننده را به گوشه‌های ناشناخته‌ی تاریخ می‌کشاند. نبشته‌ی کورتیوس درباره‌ی آرامگاه کوروش هخامنشی یکی از سرچشمه‌های ارزشمند این محوطه‌ی باستانی است. به گمان او آسمانه‌ی همه‌ی کاخ‌ها و تالارهای تخت‌جمشید از چوب سرو آزاد بوده است که نشانه‌هایی چند از آسمانه‌ی چوبین در کاوش‌های باستان‌شناسی ایوان‌های آپادانا به دست آمده است.

نبشته‌های «آریان»<sup>۴</sup> مورخ یونانی سده‌ی دویم مسیحی درباره‌ی تسخیر تخت‌جمشید و ویرانی آن به دست اسکندر نیز کم‌وبیش همان‌گونه است که مورخین پیش از او به شرح آن در نبشته‌های خود پرداخته‌اند. آریان که در یکی از شهرهای آسیای کوچک به دنیا آمده بود، نخست به کارهای دولتی پرداخت ولی پس از چندی از آن کناره گرفت و تا زمان «مارک اورل»<sup>۵</sup> (مارکوس آئورلیوس آنتونیوس)<sup>۶</sup> امپراتور روم (از ۱۶۱ تا ۱۸۰ مسیحی) به نبشتن کتاب‌هایی چند درباره‌ی تاریخ پرداخت. یکی از بهترین نبشته‌های او که گویند بر پایه‌ی آگاهی‌های راستین است؛ کتابی است به نام «آنا‌بازیس»<sup>۷</sup> یا «تاریخ سفرهای جنگی اسکندر»<sup>۸</sup> که بیش‌ترین بخش آن از دست رفته است. آریان سخت اسکندر را می‌ستاید و بر بدی‌هایش چشم‌ها را می‌بندد، ستایش او از اسکندر چنان است که گزنفون کوروش را. کتاب‌های او درباره‌ی پارتیان از سرچشمه‌های تاریخ پارتیان در ایران است، هرچند که بخش‌های کمی از آن برجای مانده است. از جمله‌ی آن‌ها کتابی است درباره‌ی سلوکی‌ها و رویدادهای تاریخی که پس از مرگ اسکندر رخ داده است.

۱. همان: ۱۴۲۶-۱۴۲۷

2. Quintus Curtius Rufus
3. History of Alexander
4. Lucius Flavius Arrianus
5. Marc Aurel
6. Marcus Aurelius Antoninus
7. The Anabasis of Alexander
8. The History of the Wars and Conquests of Alexander the Great.

او هم چنین کتابی درباره‌ی جنگ رومیان با پارتیان نبشته است که تنها بخش‌هایی چند از آن برجای است. مشیرالدوله بخشی از نبشته‌ی آریان را درباره‌ی ویرانی تخت جمشید آورده که چنین است؛ «... مورخ مذکور [آریان] گوید (کتاب ۳، فصل ۶، بند ۵): اسکندر فراسأزت<sup>۱</sup> را والی پارس کرد و قصر شاهان را برخلاف عقیده‌ی پارمین<sup>۲</sup> آتش زد. سردار مزبور میگفت، که این کار بی‌هیچ مزیتی فتوحات اسکندر را خراب میکند، زیرا آسیانیها تصور خواهند کرد، که اسکندر مقصودی جز غارت و خرابی آسیا ندارد و نمیخواهد آنرا نگاه دارد، ولی اسکندر جواب داد: «لشکری از پارس بیونان آمد، آتن را خراب کرد و معابد را آتش زد. من باید انتقام این کردار را بکشم». اسکندر در اینجا بی‌احتیاطی کرد، زیرا با این کار از پارسیهای سابق، که یونان را توهین کرده بودند، بهیچ وجه انتقامی نکشید...»<sup>۲</sup>

گفته‌ی آریان این درستی را دربردارد که اسکندر در حال مستی و با وسوسه‌ی تاپیس تخت جمشید را به آتش نکشیده است، بل هوشیارانه می‌دانسته که چه می‌خواهد بکند. از سوی دیگر نطق اسکندر به سرداران خود، پیش از چیرگی و دستیابی به تخت جمشید که پیش‌تر از گفته‌ی دیودور سیسیلی نبشته آمد، یاری دهنده‌ی این رأی است.

هم چنین از کتسیاس نویسنده و پزشک یونانی، بخش‌هایی از کتاب «پرسیکا» در دست است که به تخت جمشید می‌پردازد.

کتسیاس از اهالی «کنیدوس» یونان بود و مدت هفده سال (از ۴۱۶ تا ۳۹۹ پیش از مسیح) به عنوان پزشک اردشیر دوم هخامنشی در دربار ایران می‌زیست و از این‌روی زبان پارسی باستان را به خوبی آموخت.

کتاب پرسیکا که شامل ۲۳ مقاله به زبان یونانی درباره‌ی تاریخ ایران بوده، امروز در دست نیست، اما بخش‌هایی از آن در نبشته‌های نویسندگان پس از او چون استرابون، دیودور سیسیلی، پلوتارک و دیگران آمده است. در مواردی چند - که کم هم نیستند - باید با دیده‌ی تردید به نبشته‌های کتسیاس نگریست. آنچه کتسیاس درباره‌ی آرامگاه داریوش بزرگ نبشته که به قول جکسن لفظ به لفظ ترجمه شده، آورده می‌شود؛

«... داریوش دستور داد که در کوه مضاعف مقبره‌ای برای او بسازند. چون کار به اتمام رسید، و خواست که به سرکشی آن برود، کلدانیان (مغان پیشگوی) و والدینش او را از این کار برحذر داشتند. با اینهمه، پدر و مادر داریوش خود راغب بودند که بروند و مقبره را مشاهده کنند. مغان آنها را با طناب بالا کشیدند، ولی در حین بالا کشیدن چشم مغها به چند مار افتاد، و چنان هراسان

شدند که طنابها را رها کردند. پدر و مادر داریوش به زمین سقوط کردند. و درجا مردند. داریوش از این حادثه چنان متألم شد که دستور داد سر چهل تن از کسانی را که طنابها را می‌کشیدند از بدن جدا سازند...<sup>۱</sup>

داستان دیگری که کنسیاس آورده این است که «باگپاتس» خدمت‌گزار محبوب داریوش، هفت سال تمام در کنار قبر سرورش معتکف شد تا این‌که مرگ، او را از این فداکاری رهایی بخشید. گو این‌که به درستی روشن است که اندیشمند بزرگ یونان «فیثاغورس»<sup>۲</sup> هرگز سفری به ایران نداشته است، با این‌گونه کتابی در دست است منسوب به این حکیم یونانی به نام «سیاحتنامه فیثاغورس در ایران». ظاهراً فیثاغورس بین سال‌های ۵۸۳ تا ۵۷۲ پیش از مسیح در شهر سامس به دنیا آمد. تمامی کشورش یونان را پرسه زد و سپس به ایتالیا رفت و چندگاهی هم در فینیقیه و مصر ماندگار شد. به یقین مسافرت‌های او به هند، ایران و دیگر کشورهای خاورزمین دور از درستی است. فیثاغورس نخستین کسی است که عنوان فلسفه را به کار برد، هم‌چنین اختراع جدول ضرب را به او نسبت می‌دهند. از زمان مرگ فیثاغورس کم‌ترین آگاهی در دست نیست. به روایتی چند در آشوبی که برعلیه او و پیروانش در شهر متاپونت روی داد، کشته شد.

کتاب سیاحتنامه فیثاغورس در ایران، شامل چندین فصل است که فصل ۱۰۲ تا ۱۱۰ آن مربوط به ایران است، در آن آمده که در سال ۶۰۰ پیش از مسیح فیثاغورس به سبب دانش‌اندوزی و اندیشمندی به دربار هخامنشی راه یافت و حتی در زمان ساختن تخت جمشید در آن‌جا بوده است. هرچند این سیاحت‌نامه یک‌سره دروغین و پر از افسانه و خیال‌پردازی است و از دیدگاه پژوهشی پایگاهی ناچیز دارد، با این‌گونه از آن‌جا که «منسوب» به فیثاغورس است به بخش‌هایی از آن سبی‌آن‌که استنادی به آن‌ها داشته باشیم، - می‌پردازیم؛

«پرسپولیس قبل از کوروش اهمیت نداشت، این شهر روی یک سطح مایل واقع شده و فضائی وسیع را اشغال کرده، از دور جلوه و شکوه خود را اعلام میکند، گویی پشته‌های پیرامونش را پاسبانی و مدافعت گماشته‌اند، پنداری طبیعت بر صنعت پیشدستی کرده و در استحکام این شهر برای او خدمتی باقی نگذاشته، هزار قدم بدروازه مانده بود، اهالی مسلح پرسپولیس با لباسی که کوروش برای آنان تعیین کرده بود به پیشباز شاه آمدند...

در مدخل شهر ترازو داری بنظر رسید، بعد بموکب پادشاه پیوست و بی‌درنگ برابر داریوش ایستاد، اهالی این اشارات را دوست دارند و امیدوارند که کارگزارانشان از دیدن میزان عدل و نصفت همواره منصف و دادگستر خواهند بود.

هیكلی سیمین را که آتش مقدس در آن میسوخت دو مغ حمل می‌کردند، شاه در اولین میدان عمومی پرسپولیس ایستاد، رسم است شاه در هر شهر بزرگ بخواهد زمانی اقامت کند در آن شهر باید آداب مذهب را بجای آرد، کرسی دار همه جا همراه شاه است، برای پیاده شدن داریوش چارپایه زر تقدیم کرد.

دیری نخواهد گذشت پرسپولیس زیباترین شهر عالم خواهد شد و قصر قدیم کوروش فراخور این نام کسب شهرت خواهد کرد، بنای معظم دیگر که کمبوجیه شروع کرده و داریوش با نهایت پرکاری و کوشش باتمام آن مداومت دارد روزی بیاید که از غرائب ابنیه گیتی و از شاهکارهای معماری جهان بشمار آید، شاه شخصاً بانجام این اراده بزرگ اهتمام داشت و میخواست مرا و زرتشت (!؟) را از ترتیب آن آگاه فرماید، نخست قصر قدیم را بما نشان داد، این بنا که مردم پرسپولیس چهل ستون یا عمارت بادها مینامند در پای صخره صرف بسیار عظیم موسوم بشاه‌کوه بجاناب مغرب قرار گرفته، برای اندازه کردن جبهه آن، مابین شمال و جنوب ششصد گام و مابین شرق و غرب بیش از چهارصد گام زدم، صفا بامتداد چهارصد پا تا کوه منبسط و ممه‌د [نیک گسترده، گسترانیده]<sup>۱</sup> است، پله بزرگ وسط از دو سوی راه می‌دهد و بالا رفتن از آن آسان است، دو صفا مسطح در انتهای این دو پله که اولاً دور و بعد نزدیک میشود تأثیری خوش‌آیند دارد، این پلکان شخص را بدو سر در که هر یک را حیوانی عظیم‌الجثه و بالدار پاسبانست و بیک جرز تکیه داده هدایت میکند، این دو مجسمه مهیب سر انسان و تن اسب و دم شیر دارد.

اصحاب من مقصودم از نقل مشهودات آنست که در حق پادشاهان رأی و فکری در شما بوجود آید، سلاطین زر و زور فراوان دارند اما کمتر دیده شده چیزی که زیباییش از سادگی است با سلیقه ایشان موافق باشد، طبایع شاهان مفتون عجائب و غرائب است.

همینکه انسان پیش میرود برواقی میرسد که آنرا چهل‌ستون سفید منخرم یا مخطط نگاه داشته، سرستونها با نقوش برجسته مزین است و شیران و شتران و چارپایان را در احوال مختلفه نشان می‌دهد، خطوطی بر رخام منقور است و حروف این خط عبارتست از اشکال میخی و...، این عرصه پوشیده نیست، فرشهای آویخته حاجب اشعه آفتاب میشود و جریانی خنک در هوا ایجاد می‌کند،...

بر این بنای محتشم سه دیوار احاطه کرده، اول دیواری دارای باروها و خاکریز بارتفاع ۱۶ آرش، دوم دیواری دو برابر بلندی دیوار اول، سیم دیوار چهارضلعی تراشیده از سنگ ببلندی شست آرش، از جانب شرقی این قصر شاه کوه مشهود میگردد، مقابر شاهان قدیم ایران در

آنجاست و هریک را تمثالی است موهوم برای امتیاز از سائتر مردگان...  
 داریوش ما را سوی پشته دیگر برد و گفت: «چونان که کوروش قصر خود را از نفایس  
 خزائن بابل بیاراست من نیز برآنم قصری پپای کرده با غنائم مصرش بیارایم.  
 در حین اشتغال بمسکن ایام زندگانی میخواهم برای موقع بدرود زندگانی جائی برگزینم،  
 مدفن من از سنگ یکپارچه و محل آن در پشت قصر خواهد بود...»  
 آنگاه روی بمن کرد و گفت: کوهی که تکیه‌گاه این ابنیه عظیمه است از مرمر سفید است،  
 حکم خواهم کرد آنجا پلکانی نود و پنج پله بسازند، پله‌ها چنان کوتاه و فراخ که دوازده اسب از  
 اسبان من پهلو پهلو از آن بالا روند، بیش از آنچه در قصر کوروش بوده باید ستونها نصب شود،  
 ستونهای بزرگ بی‌آنکه پایه‌ها و سرستونها بحساب آید بیست آرش بلندی خواهد داشت و از  
 مرمر سفید و سیاه خواهد بود.

فیثاغورس - این بنای شامخ منبع با این زیبایی و فرهی بر جنگها و کشورگشائنها رجحان دارد.  
 داریوش - این یک آن یکی را منع نتوان کرد، امور زمان آسایش هیچوقت مرا از کارهای  
 رزم و پیکار باز نمیدارد، بدبخت بابل و هر ملتی که بنخواهد از استیلاء ایران آهنگ رهایی کند!  
 فصل ششم - بقیه، خواب تاریخی فیثاغورس، حالات داخلی پادشاهان ایران  
 دماغم از دیدن این همه شوکت و دستگاه در هیجان بود، همینکه شاه را ترک کردم خوابی  
 عجیب بر من چیره گشت و مرا بیازرد، پس از بیداری اگرچه خلاف حزم بود اندیشیدم شاه و  
 زرتشت (!؟) را از بازی او هام و احلام شوریده خویش آگاه سازم.

«شهریارا بخواب دیدم بیش از یکقرن گذشته و در مدفن عالی که اکنون عزم ساختن آن  
 دارید جای گرفته‌اید، پادشاهزاده بیگانه جوان از بلاد مغرب بایران آمده، سودای جهانگیری  
 بسر دارد، بتسخیر تمام آسیا قیام کرده، سی هزار مرد جنگی مقصود او را کفایت تواند کرد، مانند  
 کوروش بابل را مسخر داشته، محتاط نیست، در بحبوحه فتح و ظفر به پرسپولیس رسیده. در  
 قصر سلف شما شاید در همین عمارت که امروز به پی افکندن آن مشغولند دوستان و همسالان  
 خود را بمیهمانی خوانده. زنی بدکاره که او را بیش از همه دوست دارد در اثناء سرسام  
 باده‌خواری از جا برخاسته دو نیمسوز مشتعل بدست میگیرد، یکی را بعاشق خود میدهد و  
 میگوید پیرو من باش، هر دو بسوختن قصر شروع می‌کنند، رفتار شاه و معشوقه‌اش سرمشق  
 میهمانان میشود، هر یک مشعله‌ای برمیدارند، در اندک زمان این قصور و ابنیه و اصول و ارکان  
 و همه شهر باخگر سوزان مبدل میگردد، فاتح در روشنائی حریق میگساری خود را با رقص  
 پایان میرساند، آنگاه با غرور و نخوت این سیاهکاری بگردونه نشسته برای دریافتن افتخارات  
 پیروزی خویش به بابل میرود، فریاد و فغان اهل شهر که ناگهان در دل شب باین حادثه گرفتار

شدند مرا بیدار کرد و پس از آن خوابم در ربود، منظره دیگر، مرتکب تخریب پرسپلیس در آغوش تکبر و تفاخر بچنگ بلیتی افتاده، اضطراب و تشنج مرگ از چهره‌اش نمایانست، شاید برای محافظت بابل از غائله ویرانی پرسپلیس او را مسموم کرده‌اند، سپاس خدایان رهاننده ایران و پادشاهان ایران را که آنچه دیدم بخواب بود، وهم و پندارم قوت گرفت خواستم این فاجعه را بچشم بینم، ویرانی چنان موحش بود که شناختن جای شهر و مبانی آن جز براهنمایی آبهای رود آراگس دشوار مینموده.

تبسمی بتکلف در لبان داریوش پدیدار گشت و گفت: اکنون برای اداء احترامات بچنازه کوروش کبیر آماده باشیم، قلعه بازارگاد را مدفن خود ساخته تا از تجاوز فاتحین مست و مغرور ایمن باشد، من میروم آخرین خواهشهای او را انجام دهم.  
... پیش از آنکه از پرسپلیس خارج شویم بار دیگر بتماشای قصر کوروش و سایر عمارات رفتیم.

پیش از این کمبوجیه چند هزار صنعتکار [را] از مصر بایران فرستاده بود و میخواست همه را به شوش یا پرسپلیس منضم کند، همین کارگران و ارباب صنایع بساختن این ابنیه مشغول بودند... در نقشه‌ها طرح چند معبد رویاز دیدم، ایرانیان از حبس خدایان در یک محوطه تنگ احتراز دارند، چنین بنظر می‌آید معمارها خواسته‌اند اعقاب و اخلاف را بآستبانه دچار کنند تا این امکانه ستون‌دار بی‌سقف را تشخیص ندهند...

هنگام نزدیکی به پرسپلیس و دیدار این کاخها و کوشکها که بر بنیادی استوار از سنگ مرمر ایستاده و شهری آباد و دره‌ای متمتع از عطایای طبیعت در برابر آن گسترده است مسافر قرون آینده را شگفتی و اعجاب فرا میگیرد و بحیرت فرو میرود، بیرون چنانکه باید از بدایع صنعت و لطائف نقش و نگار و عجائب هندسه درون خبر نمیدهد، از اینجمله سنگفرش که از قطعات جسیمه مرمر ساخته شده از اعمال عدیم المثالست، ظرافت معماری اینجا مثل دیگر کارها خارق‌العاده است، سرستون کلاهی را ماند که بر آن ابلق زده باشند، مجسمه شتری بر دو زانو نشسته تاج ستونست، پایه ستون بشکل ظرفی است بی‌دسته و بازگونه بر کناره خود قرار گرفته. سنگ مرمر که در این عمارات بکار رفته همه بیک رنگ نیست، بیشتر رنگها سپید است و الوان کبود و زرد و سیاه نیز یافت میشود.

اگر این ابنیه و ضنائم آنها ساخته شود، چندین هزار ستون و تصاویر اشخاص و حیوانات در پرسپلیس پیدا خواهد شد و یک قرن برای اختتام این مشروعات عظیمه کافی نخواهد بود.

اخلاق و سجایای مردم اسطخر با این مقاصد و نیات توافق ندارد، اهالی این شهر موسوم

به «ملکه‌ی شرق» آرزومندند چوگان تجمل و خود آرائی را که کوروش از چنگ بابل ربوده بود بدست گیرند، جز بزرگی قصور فرمانروایان خویش بزرگی دیگر را خواستار نیستند، حضور شاه درین شهر بدیده آنان از فروغ خورشید گرامی‌تر است، از سرافکنندگی که ممکن است روزی مترصد مردم باشد چندان متأثر نمیشوند، کسی بملاقات اهل پرسپلیس نمی‌آید فقط بدیدن صنایع و آثار شهر می‌آیند.<sup>۱</sup>

نخستین نشانه‌ها که پس از تاراج تخت جمشید به دست سپاهیان اسکندر بر جای مانده، دو سنگ‌نگاره است، در بخشی از یک بافت رازی‌گری دوران سلوکی. پس از مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ پیش از مسیح، بخش باختری شاهنشاهی هخامنشی به دست «سلوکوس»<sup>۲</sup> یکی از سرکردگان اسکندر افتاد. سلوکی‌ها (جانشینان سلوکوس) - که جز در آسیای کوچک در هیچ جای دیگر موفق به تحمیل فرهنگ یونان نشدند، - تا سال ۲۵۰ پیش از مسیح، به فرمانروایی پرداختند. این رازی‌گری و دو سنگ‌نگاره‌ی بسیار ارزشمند، بخش کوچکی است از آثاری بسیار، که از این دوران بر جای مانده است.

در سال ۱۹۲۳ مسیحی پروفیسور «ارنست هرتسفلد»<sup>۳</sup> این دو سنگ‌نگاره را در جایی به مسافت تقریبی ۳۰۰ متری شمال باختری زیر تخت‌گاه، بین باروی دویم و سیوم تخت جمشید کشف کرد. نخستین سنگ‌نگاره که در دو سوی یک درگاه کنده شده، شاهزاده خانمی است نیم‌رخ، با موهایی از پشت سر بسته شده و تن پوشی بلند که ظاهراً در حال نیایش است. سوی دیگر، نقش یک فراتادارا (نگهبانان آتش) را نمایش می‌دهد که در نخستین سال‌های سده‌ی سیوم پیش از مسیح می‌زیسته است. دستان او به سوی بالا که دسته‌ای از ترکه‌های متبرک را در دست دارد، انگیزه‌ی اندیشه‌ی هرتسفلد شده که این درگاه و نگاره‌ی آنرا بخشی از یک آتشکده بشمارد.

پروفیسور هرتسفلد در سال ۱۹۳۲ مسیحی در جایی که این درگاه به دست آمده بود، به کاوش پرداخت و بخش‌هایی از یک بافت رازی‌گری را - که تنها نقشه‌ی آن در دست است - به دست آورد. در این جا همه‌ی دیوارها از خشت ساخته شده بودند، کف‌ها آجری با نگاره‌های چهارخانه و کف درگاه‌ها و پنجره‌ها که همه نگاره‌های برجسته داشتند، از سنگ بوده است. هم‌چنین پایه‌ستون‌هایی شبیه زنگ که بی‌شک از تخت جمشید به آن جا برده بودند، در این کاوش به دست آمد.

در این جا جز یافته‌هایی که پیش‌تر شبیه آن‌ها در کاوش‌های تخت جمشید به دست آورده بود، یافته‌هایی چون تکه‌های سنگی با خط‌نیشته‌ی میخی، پایه‌ی صندلی (؟) ظرفی شبیه بطری که برای آرایش زنان به کار می‌رفته و... سنگ‌نیشته‌های مذهبی به زبان یونانی نیز به دست آمد.

۱. فیثاغورس. سیاحتنامه فیثاغورس در ایران، ترجمه: یوسف اعتصامی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲: ۸۱-۱۰۵.

2. Seleucus

3. Ernst Herzfeld